



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۵/۲۴

نویسنده: ن . جلیل زاد

## اقوام شریف، طبقه فاسد و افراد فاسد

افسانه هژمونیزم قومی و حقیقت تلخ هژمونیزم طبقاتی در افغانستان چرا افغانستان نه از دست قوم، بلکه از دست مزدوران بی ریشه خون داد. تحلیل هژمونیزم طبقاتی و افسانه‌زدایی از قوم‌گرایی در افغانستان معاصر. دشمن در آینه نیست ، دشمن پشت تخت قدرت است. واقعیت تلخ طبقه سیاسی وابسته و فریب بزرگ هژمونیزم قومی در افغانستان. افغانستان را نه از روی نقشه، بلکه از روی زخم هایش باید شناخت . این سرزمین کهن سال، این گهواره تمدن های فراموش شده، این مادر پیری که در دامن پرچین اش ده ها قوم شریف و نجیب پرورش یافته ، قرن هاست که نه از تیغ دشمن بیگانه، بلکه از خنجر فرزندان مسخ شده و بی ریشه خودش خون می دهد . پشتون و تاجیک و هزاره و ازبک و ترکمن و ایماق و نورستانی و بلوچ و پشه‌ای ، همه این‌ها شاخه های یک درخت کهن سال و تناورند. ریشه هایشان در یک خاک فرو رفته، نفس شان از یک هوا، خون شان از یک رگ و آسمان شان یکی بوده است . اینان با هم جنگیده اند، با هم ساخته اند، با هم گریسته اند، با هم ویرانی‌ها را از نو آباد کرده‌اند . این همزیستی نه تصادفی بوده و نه تحمیلی ، این سرنوشت مشترک یک ملت بوده که تاریخ آن را با خون و عرق و اشک نوشته است. اما در این پنجاه سال تلخ و سیاه، تیری بر این درخت کهن‌سال فرود آمده که نه از دست دشمن بیرونی آمده، بلکه از دست بازیگران خریداری‌شده و روح فروخته سیاست بوده است . در این نیم قرن، بهترین فرزندان این سرزمین ، پاک ترین مغزها، شریف ترین قلم ها، دلیرترین صداها، آگاه ترین وجدان ها ، یکی پس از دیگری در کام تاریکی فرو رفتند . کسانی که با خون دل، با رنج نسل ها، با زحمت و صداقت نسل های پیشین تربیت شده بودند، قربانی جریان های خشن، مزدور و وابسته شدند . اگر سرک و پل و شفاخانه ویران شود، دستان مردم روزی دوباره آن را می سازند ، اما آن سرهایی که بریده شد، آن مغزهایی که برای همیشه خاموش گردید، آن نسل هایی که از ریشه کنده شدند، هرگز و هرگز جبران‌پذیر نیستند . این تراژیدی، تراژیدی یک قوم نبود ، این تراژیدی یک ملت بود، تراژیدی افغانستان بود، تراژیدی انسانیت بود. هنوز کسانی پیدا می شوند که با از سر ناآگاهی ژرف یا از سر غرض‌آلود، از «هژمونیزم پشتون» داد سخن می دهند و گویی پشتون ها در این نیم قرن بر تخت عیش تکیه زده و ملت های دیگر را به زیر پا پامال کرده‌اند . اما واقعیت تلخ را در کجا پنهان می کنند؟ از کمر تا نگرهار، از پکتیا تا پکتیکا، از هلمند تا کندهار، از وزیرستان تا پشاور ، بیشترین بمباردمان ها، بیشترین مهاجرت ها، بیشترین ویرانی ها، ژرف ترین فقر و سنگین ترین عزا بر شانه های همین مردم فرود آمده است . اگر هژمونیزم پشتون واقعاً وجود می داشت، امروز پشتون ها در خط مقدم مرگ نمی بودند. اگر هژمونیزم پشتون واقعاً وجود می داشت، بمب های خوشه ای و ترموباریک بر سر مراسم عروسی شان نمی ریخت . اگر هژمونیزم پشتون واقعاً وجود می داشت، سر معلم شان بریده نمی شد، مکتب شان نمی سوخت و کودکانشان در سایه دود و باروت نسل اندر نسل بزرگ نمی شدند . پس این هژمونیزم افسانه ای کجاست؟ در کدام جغرافیا؟

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکني دلیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په خیر و لولی

در کدام ساختار؟

در کدام واقعیت زندگی پشتون؟

بپرسیم از وجدان های بیدار: آیا واقعاً شرافتمندانه است که موجوداتی چون سیاف، احدی، کرزی، اتمر یا شینواری را «بزرگان پشتون» بنامیم؟

آیا این توهین آشکار به یک قوم شریف نیست؟ آیا این تحقیر تاریخ و فرهنگ یک مردم نجیب نیست؟ و به همان گونه، آیا احماقانه نیست که ربانی، فهیم، تورن اسماعیل، دوستم یا محقق را نماینده راستین تاجیک، ازبک یا هزاره بدانیم؟ این ها نه نماینده قوماند و نه نماینده ملت، این ها نماینده یک طبقه سیاسی وابسته، مزدور و بی ریشه اند.

طبقه ای که نه وجدان دارد، نه شرف، نه وطن، نه آینده.

طبقه ای که تنها وظیفه اش خدمت به قدرت های بیرونی، چپاول منابع ملی، دامن زدن به نفرت های قومی و تداوم ابدی جنگ است، چون جنگ نان شان است و صلح مرگ شان.

مشکل افغانستان قومی نیست، طبقاتی است. این را با تمام وجود، با تمام تاریخ، با تمام شواهد باید فریاد زد. دولت، پارلمان، قضا و کل ساختار سیاسی گذشته و حال افغانستان، ماشین سرکوب مردم توسط یک اقلیت بوده است، ماشینی که از هر قوم چند چهره خریداری شده را چرب و نرم کرده و بر گرده مردم سوار ساخته است.

این طبقه، پشتون را بمباران می کند، تاجیک را می فشارد، هزاره را تبعیض می کند، ازبک و ترکمن را معامله می کند و در پایان، همه اقوام را قربانی می سازد، چون منفعتش در تقسیم است، نه در وحدت.

این طبقه را باید با نام واقعی اش خواند: کمپرادور، فیودال، مافیای قدرت، مزدور بیگانه و امپریالیزم.

اتمر، احدی، رامین، سنگین، فاطمی، مجددی، وردک و سیاف عروسک های خیمه شب باز هژمونیزم سرمایه داری کمپرادورند.

ربانی، اسماعیل، خلیلی، محقق، عطا، دوستم و حضرت علی، ستون های هژمونیزم فیودالی اند.

این دو هژمونیزم، با آنکه گاه یخن و آستین شان را برای هم می درند، اما در اصل برای یک ارباب کار می کنند: بیگانه، امپریالیزم جهانی که از خون مردم افغانستان حساب بانکی می سازد.

در چنین فضای خفقان آلودی، کسانی که با کف بر دهان از «هژمونیزم پشتون» سخن می گویند، در واقع در دو جبهه خدمت می کنند: هم برای رهبران فاسدی که بر گرده هم‌تباران خود سوارند و خون شان را می ریزند، و هم برای آن «دوستان جامعه جهانی» که می خواهند افغانستان را مانند عراق و سوریه به تکه های کوچک قومی و زبانی تقسیم کنند تا راحت تر ببلعند.

قوم گرای، این سلاح کهنه و مکارانه، همیشه ابزار دست کسانی بوده که نمی خواهند مردم دشمن واقعی را ببینند.

اما حقیقتی است که هزار دروغ نمی تواند آن را پنهان کند: اقوام افغانستان با هم مشکل ندارند.

پشتون با تاجیک دشمن نیست.

تاجیک با هزاره دشمن نیست.

هزاره با ازبک دشمن نیست.

ترکمن با ایماق دشمن نیست.

این مردم در بازار با هم داد و ستد می کنند، در کوچه با هم سلام می دهند، در عروسی با هم می رقصند و در عزا با هم اشک می ریزند. دشمنی ها را چند آدمک بی ریشه و مسخ شده می سازند، کسانی که نه به پشتون وفادارند، نه به تاجیک، نه به هزاره.

وفاداری شان تنها به دالر و رابل و ریال است. اینان زهر قوم گرای می پاشند تا مردم از دیدن دشمن واقعی کور بمانند.

اما پیوند اقوام افغانستان، این پیوند هزارساله خون و فرهنگ و درد مشترک، نه جنگ آن را شکسته و نه سیاست. این پیوند از ریشه هایی آب می خورد که عمیق تر از هر نیرنگ و هر تبلیغی است.

و اما هولوکاست مدرن قرن بیست و یکم، که نه در کوره های آدم سوزی، بلکه در زیر بمب های ترموباریک، در عملیات های پهبادی کور، در سوختن مکتب ها، در بریدن سر معلم و در مسموم سازی نسل ها اتفاق می افتد، بیشترین قربانی اش را از پشتون ها گرفته است. اگر هیتلر هولوکاست دیروز را با ایدئولوژی نژادپرستی راه انداخت، ریمبوهای دموکراسی هولوکاست امروز را با زبان حقوق بشر و آزادی راه انداخته‌اند.

نتیجه اما یکی است: مرگ انسان، نابودی نسل، محو تمدن.

در چنین شرایط دردناکی، سخن گفتن از «هژمونیزم پشتون» نه تنها نادانی است، بلکه توهین آشکار به قربانیان است، توهین به خون ریخته شده است، توهین به وجدان تاریخ است. کسانی که این افسانه را تکرار می کنند، یا در سیاهی جهل فرو رفته اند، یا در روشنائی مزدوری ایستاده اند .  
شهروند صادق افغانستان باید از این بازی های کودکانه و مخرب بگذرد .  
باید هژمونیزم متجاوزان و جامعه جهانی را آماج قرار دهد، نه برادران هم وطنش را .  
باید بر هژمونیزم طبقاتی تف بیندازد، نه بر اقوام شریف افغانستان.  
افغانستان آن روز نجات می یابد که مردمش از دام قوم گرایی رها شوند، دشمن واقعی را بشناسند، رهبران فاسد را از هر قوم و تباری که باشند طرد کنند و وحدت ملی را نه بر اساس شعار، بلکه بر پایه عدالت راستین، برابری واقعی و کرامت انسانی بنا کنند .  
آن روز که پشتون و تاجیک و هزاره و ازبک دست در دست هم بگذارند و یک صدا بگویند ، قوم های ما شریف اند ، طبقه سیاسی مزدور فاسد است .  
ملت ما پاک است، سیاست آلوده است .  
افغانستان ما یکی است، و دشمنانش، هر چقدر هم قوی نما، در برابر اراده یک ملت بیدار، پوشالی اند .  
آن روز، سپیده رستاخیز افغانستان خواهد دمید ، و این بار، برای همیشه .

**آرشیف: مطالب نشر شده ن. جنیل زاد**